

## بررسی ساختاری رمان کلیدر

### بر اساس نظریه برمون

#### چکیده

نگاه ساختاری به آثار ادبی به سبب بررسی عناصر درون‌متنی و کشف الگوی پیوند آنها، زمینه‌های دریافت شایسته‌تر از ماهیت ادبیات را فراهم می‌آورد، و با ارائه شگردهای خلق آثار برتر ادبی می‌تواند به گسترش الگوهای پردازش اثر ادبی کمک کند. در میان مستقدان ساختارگرا، گروهی به فرمهای روایی و بررسی عناصر داستان و قوانین ترکیب آنها پرداخته‌اند، که در این میان «کلود برمون» با ابداع یک نظام مبتنی بر نمایش شکل‌واره‌ای، طرحی را پیشنهاد می‌کند که بر پایه چگونگی روابط بین کوچک‌ترین واحدها استوار است. رمان بلند کلیدر، اثری تو در تو و گسترده است که محورها و جریانهای چندگانه، آن را شکل داده‌اند. برای بررسی ساختاری متن این رمان ناچار باید ابتدا طرح کلی آن را استخراج کرد، و سپس به تحلیل آن پرداخت. در تجزیه رمان به طرح اولیه، شخصیتها، به میزان شرکت در زنجیره حوادث و نقششان در ساختن نقاط اوج در درجه اهمیت قرار می‌گیرند. قدرت یک رمان واقع‌گرا چون کلیدر در تعداد پی‌رفتهای کامل و چگونگی چینش و رابطه علی و معلولی برقرار شده در میان آنهاست. تعداد پی‌رفتهای اصلی معمولاً به تعداد نقاط اوج داستانی وابسته‌اند. هر شخصیت در طول رمان با پی‌رفتهای متعددی ایفای نقش می‌کند، ولی همه آنها در ایجاد ساختمان اصلی داستان نقش محوری ندارند. بنابراین رمان کلیدر، ترکیبی منطقی از پی‌رفتهای محوری است که در ارتباطی معنادار با پی‌رفتهای فرعی و ثانوی هستند، و تعداد شخصیتهای آن تحت تأثیر عواملی چون موضوع، فضای کلی، تعداد روایتهای اصلی، ساختمان قدرتمند روایتها و ارتباط هدف‌دار آنها با یکدیگر قرار دارد.

کلید واژه‌ها: کلیدر، ساختار، روایت، پی‌رفت، برمون.

## ۱-۱. مقدمه

با خلق آثار ادبی، ارزیابی و داوری درباره آنها نیز آغاز شد. ذهن حساس در برابر تأثیر ادبیات، همواره خواهان درک صفات ممیزه اثر ادبی، و چگونگی خلق سخن ادبی است و «این از آن نوع سؤالهایی است که هر نسلی به طریق خاص خود به آن پاسخ می‌گوید، زیرا ادبیات پدیده‌ای پیچیده است که وجوه مختلف آن به اقتضای اعصار مختلف مورد ملاحظه و توجه مخصوص واقع می‌شود.» (دیچز، ۱۳۷۹: ۲۸).

در دوره معاصر، نقد ادبی در کانون توجه قرار گرفته است و آثار ادبی از دیدگاههای مختلف بررسی می‌شوند. برخی از این دیدگاهها، بیش از آن که بر مبنای علمی استوار باشند از ذوق و قریحه نویسندگان آنها مایه می‌گیرند. داوری آثار ادبی بر اساس ذوق و سلیقه، یکی از مشکلات نقد ادبی معاصر است. چنین داوریهایی به جای بحث از کم و کیف نگارش اثر و مطرح کردن راهکارهای سازنده برای خلق آثار بهتر، به توصیف زیانگاری یا زشت‌انگاری آثار بر اساس سلیقه شخصی منحصر می‌شود؛ در حالی که شایسته است نقد علمی با در نظر گرفتن اصول و قواعد مشخص، متن را بررسی کند و زوایای پنهان متن را باید روشن نماید.

یکی از رویکردهایی که در حوزه نقد ادبی از آغاز سده بیستم به آن توجه شد، بررسی ساختمان اثر ادبی برای درک وجوه فرایند خلق شگفتی و زیبایی در آن بود. این رویکرد جدید را فرمالیسم یا شکل‌گرایی می‌نامیدند که بعدها زمینه‌ساز مطرح شدن نظریه‌های ساختارگرایی شد.

ساختارگرایی در پی آن است تا الگو و نظامی از روابط و پیوندها را فراهم کند که امکان ارزیابی مفاهیم را ممکن می‌سازد. همچنین، دریافت روابط نظام کشف شده در اثر را با نظام کل ادبیات و درنگاهی وسیع‌تر با کل نظام فرهنگ بشر فراهم آورد. بدین ترتیب، ساختارگرایی با تعیین اصول ساختاری، چه در آثار منفرد و چه در روابط میان آثار، بر آن بوده و هست تا روشی علمی را برای مطالعات ادبی فراهم سازد. در فعالیت ساختاری، خواننده منتقد، درک کلی از اثر را رها می‌کند و به اجزای اثر و ارتباطات صوری بین آنها می‌پردازد. در میان ساختارگرایان بر سر این که کوچک‌ترین واحد مورد بررسی در یک متن منفرد چه چیزی است، اختلاف نظرهایی وجود دارد که منجر به ارائه نظریه‌های متفاوت شده است. همین تفاوتها ارائه یک تعریف واحد از این شیوه را دشوار می‌سازد. با وجود این، در تمام این نظریه‌ها یک نکته مشترک وجود دارد و آن بررسی ارتباط بین اجزای یک واحد ادبی است.

بررسی ساختاری فرمهای روایی، با وجود پیشینه‌ای که داشت، تقریباً با کار ولادیمیر پراپ (Vladimir Propp) با نام «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» (Morphology of the Folktale) و به دنبال آن بررسی ساختار اسطوره‌ها توسط کلود لوی استروس (Claude Levi-Strauss) آغاز شد. پراپ با توجه دادن به روابط متقابل کارکردها، نقطهٔ شروعی برای گروهی از نظریه‌پردازان بعدی، به ویژه گروه گرماس (Greimas)، برمون (Bremond) و تودوروف (Todorov) فراهم آورد.

هدف این گروه، بررسی عناصر داستان و قوانین ترکیب آنها بود. آنها در صدد بودند با تشخیص کوچک‌ترین واحد روایی و ارتباط آن با واحدهای دیگر به درکی ادبی‌تر از روایت دست یابند. از این میان برمون با ابداع یک نظام مبتنی بر نمایش شکل‌واره‌ای، چگونگی روابط بین کوچک‌ترین واحدها را کشف کرد و واحد پایهٔ روایت را «پی‌رفت» (sequence) نامید (اسکولز، ۱۳۸۳: ۹۱-۱۳۹).

طی دهه‌های اخیر، بررسی ساختاری آثار ادبی مورد توجه پژوهش‌گران ایرانی قرار گرفت و آثار پراکنده‌ای در این زمینه نوشته شد. با وجود این، بررسی‌های موجود پاسخ‌گوی حجم عظیم متون روایی معاصر نیست، و رمانهای ارزشمندی که از سوی نویسندگان قدرتمند به رشتهٔ تحریر در آمده است از بررسی‌های صوری و ساختاری بر کنار مانده‌اند.

در این مقاله که بخشی از یک پژوهش گسترده در پیوند با تحلیل ساختاری رمان کلیدر است، تلاش شده چگونگی کاربرد نظریهٔ ساختاری در مورد این رمان ارزشمند زبان فارسی بررسی شود. این مقاله شامل دو بخش است: در بخش نخست، شیوهٔ بررسی ساختار روایت توسط کلود برمون مطرح می‌شود و در بخش دوم، شیوهٔ پرداخت عناصر داستانی از لحاظ ساختاری در رمان کلیدر بررسی می‌شود. بنابراین، هدف این مقاله، تحلیل ساختاری رمان بلند کلیدر بر پایهٔ نظریهٔ برمون نیست؛ بلکه این مقاله بر آن است تا چگونگی و شیوهٔ بررسی ساختاری رمان یاد شده را بر اساس نظریهٔ برمون نشان دهد و این موضوعی است که هنوز در متون ادبی فارسی بدان پرداخته نشده است و می‌تواند راهی دیگر را در تحلیل ساختاری برخی از متون نشان دهد.

## ۲-۱. برمون و کارکردهای سه گانه پی‌رفت

کلود برمون از نخستین کسانی بود که از منظر معنا شناسی به روایت توجه کرد. او در نخستین جستارهایش پیرامون کارکردهایی که پراب از حکایت پریان استخراج کرده بود متذکر شد که برخی از کارکردها با یکدیگر ارتباط منطقی دارند و از نظر معنایی بر یکدیگر دلالت می‌کنند. بنابراین تلاش کرد تا ماهیت این پیوندها را میان عناصر اولیه داستان بیابد.

برمون با حذف کارکردهای میانجی که نظم ساختاری محور اصلی را برهم زده بودند، به ساختاری مبتنی بر ارتباط معنادار گزاره‌های کارکرد دست‌یافت و با نمایش شکل‌واره این گزاره‌ها توانست رابطه زیر مجموعه‌های منطقی را در کل یک روایت روشن کند. بدین ترتیب بر اساس گفته خودش، او از یکی از بدترین گرفتاریهای فرمالیسم که عدم قابلیت نوع شناسی و تمایز گذاری بین فرمها بود، رها شد (اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۳۸).

برمون پیشنهاد کرد به جای آن که کارکرد در معنای مورد نظر پرابی را به عنوان کوچک‌ترین واحد روایت در نظر بگیریم، توالی منطقی چند کارکرد را به عنوان واحد اساسی مد نظر قرار دهیم. او این توالی منطقی چند کارکرد را "sequence" می‌نامد که معادل آن در فارسی به واژه «پی‌رفت» ترجمه شده است. برمون هر پی‌رفت را ناشی از حرکت از موقعیت تعادل به سمت عدم تعادل و بازگشت مجدد به سوی تعادل می‌داند (همان: ۱۳۸-۱۴۱). نمودار زیر می‌تواند منظور برمون را آشکارتر نشان دهد (نمودار ۱):



نمودار (۱)

او برای نشان دادن نقشه یک پی‌رفت به سه مرحله تدریجی تکاملی اشاره می‌کند: نخست، موقعیت پایداری که امکان دگرگونی را به واسطه وضعیتی درونی یا بیرونی داشته باشد؛ دوم، امکان دگرگونی که وضعیتی به فعل در می‌آید و بر موقعیت پایدار تأثیر می‌گذارد؛ سوم، امکان دگرگون شدن وضعیتی ثابت اولیه یا ثابت باقی ماندن آن.

بنابراین، در هر مرحله از گسترش پی‌رفت، حق انتخاب یا امکان دگرگونی وجود دارد. مرحلهٔ دوم از این مراحل سه گانه را مرحلهٔ گذار نامیده‌اند که خود می‌تواند دربرگیرندهٔ سلسله‌ای از کارکردها در قالب پی‌رفتهای جداگانه باشد. (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۶۶-۱۶۸) نمودار زیر می‌تواند نمایش‌گر روشن‌تری از این توضیح باشد (نمودار ۲):



برمون ساختار هر روایتی را با یک بردار یا با پرواز یک تیر، مقایسه می‌کند. کافی است کمان کشیده شود و تیر به سوی هدف نشانه رود تا موقعیت پایه به وجود آید. به فعل درنیامدن این موقعیت، همان خارج کردن تیر از چلهٔ کمان است بی‌آن که پرتابش کنیم. اما همین که تیر از چلهٔ رها شد، هرچند شاید باد آن را ببرد یا از اشیای گوناگونی کمانه کند، نهایتاً علی‌القاعده، به هدف می‌زند یا نمی‌زند (اسکولز، ۱۳۸۳: ص ۱۴۰).

بنابراین برمون در تعریف روایت، آن را توالی چند کارکرد پرابی می‌داند که تداومی غایت‌مندانه دارد و بر مبنای این باور شکل گرفته است که «هر چه رخ می‌دهد، برنامه‌ریزی شده است.» این تعریف برمون و نظرگاه او، بر تکیهٔ هرچه بیشتر بر طرحهای منطقی و نظام‌علی معلولی منسجم دلالت می‌کند. بر این اساس، می‌توان یک داستان کامل را هر قدر هم که بلند و پیچیده باشد از طریق تلفیق پی‌رفتهای معرفی کرد.

## ۳-۱. شیوه پرداخت ساختاری عناصر داستانی در کلیدر

میرصادقی در کتاب *عناصر داستان*، موضوع داستان را قلمرو خلاقیت نویسنده می‌داند و آن را چنین تعریف می‌کند: «موضوع، شامل پدیده‌ها و حادثه‌هایی است که داستان را می‌آفریند و درون مایه را تصویر می‌کند، به عبارت دیگر موضوع قلمروی است که در آن خلاقیت می‌تواند درون مایه را به نمایش بگذارد.» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

رمان کلیدر بازسازی خاطره‌ای است که نویسنده با به کارگیری فرا نگری ناشی از تخیل، آن را به بخشهایی از تاریخ و حرکتهای ضد حکومتی پیوند داده است. وجه تمایز این اثر با سایر آثاری که با همین مضمون پرداخته شده‌اند تلاش نویسنده برای جدا شدن از تصویرهای محض ارائه شده توسط مورخان و بازآفرینی مجدد حوادث، نه به سیاقی تصادفی، بلکه با حرکتی هدفدار است. نویسنده تعدادی از قهرمانهای کتاب را از راه تخیل می‌آفریند و تعدادی را از تاریخ به وام می‌گیرد، ولی در بازنمایی آنها به اسم تاریخی آنها اکتفا می‌کند.

بنابراین در رمانهای تاریخ‌گرایی نظیر کلیدر با موضوعی تاریخی و انسانهایی تخیلی سروکار داریم. زیرا اگر نویسنده در پردازش شخصیت‌های اثر خود کاملاً به یک شخصیت تاریخی توجه داشته باشد و همه کشته‌ها و واکنشهای تاریخی آن شخصیت را بازگو کند، دیگر با یک رمان مواجه نیستیم، بلکه طبق سخن مورگان فورستر در کتاب *جنبه‌های رمان*، آنچه موجود است ترجمه احوال تاریخ است، که اساس آن بر شواهد و مدارک استوار است. (فورستر، ۱۳۸۴: ۶۵). یک رمان‌نویس خلاق تأثیر شواهد و مدارک تاریخی را تعدیل می‌کند، یا به طور کلی آن را دگرگون می‌سازد.

بنابراین هر انسان دو جنبه دارد: جنبه‌ای که مناسب تاریخ است و جنبه دیگری که مناسب آثار داستانی است. آنچه در آدمی، مشهود و قابل رؤیت است - یعنی کلیه اعمالش و آن بخش از زندگی معنوی اش که بتوان از اعمالش نتیجه گرفت - در قلمرو تاریخ جا می‌گیرد. اما جنبه خیالی رمانتیک او که شامل احساسات و شهوات ناب، یعنی رویاها و خوشیها و شادیها و غمها و با خود خلوت کردنهاست که ادب و شرم و حیا مانع از آن می‌شود که آن را بر سر زبان بیاورد و بیان این جنبه از طبیعت انسانی یکی از وظایف عمده رمان است (همان: ۶۶، ۶۷).

رمان کلیدبر نیز از آن دست آثاری است که یک خاطرهٔ تاریخی<sup>۲</sup> منشأ ظهور آن بوده است. اما در پردازش متن رمان، گویی تاریخ تنها، حکم معرفی کنندهٔ شخصیتها را داشته است. تاریخ است که شخصیت گل محمد، خان عمو، اربابان قدرتمند و دولت‌مردان را در اختیار دولت‌آبادی قرار می‌دهد. اما پس از آن، نویسنده است که تصمیم می‌گیرد کدام جنبه از فعالیت شخصیتهای تاریخی را بازنمایی کند و کدام یک را تغییر دهد. او می‌داند که برای ترتیب دادن یک متن منسجم و معنا دار و البته نه بازگویی صرف تاریخ، به چیزی بیشتر نیاز دارد، پس در یک فرایند، دست به برساختن شخصیتهایی می‌زند که به کمک آنها زنجیرهٔ علّی معلولی حوادث را از حالت تاریخ‌نامه‌ای خارج کند و به فضای رمان وارد سازد. دولت‌آبادی خود به این فرایند ادعان دارد و در کتاب ما نیز مردمی هستیم، در مورد چگونگی پردازش شخصیتهایی چون بلقیس و مارال می‌گوید:

بلقیس یک شخصیت خلق شده است و من هم از واقعیت نبود مادر گل محمد چیزی نمی‌دانستم و اگر هم می‌دانستم نمی‌توانستم و نمی‌خواستم که این تراژدی، به ویژه در ایران، بی‌مادر نوشته بشود... ببینید من مارال و شیرو و زیور را از چی گرفته‌ام. کنار راه پیاده شدم و رفتم طرف سوزنده. همین جوری که می‌رفتم، طرف قبلهٔ راه، دیدم زنی کنار جوی باریک نشسته. آنجا زنهای سربندهای مخصوصی می‌پندند، طوری که بال چارقند را می‌آورند از زیر بینی و می‌برند کنار سر گیر می‌دهند. و من از دور که به این زن نزدیک می‌شدم، یک جفت چشم سیاه دیدم که داشت همین جوری مرا نگاه می‌کرد و انگار مرا همین جوری می‌برد به داخل سوزنده... (چهل تن، فریاد، ۳۶۸: ۲۶۳-۲۶۴).

با توجه به این که در رمان کلیدبر، برخی از شخصیتها، اصلی و واقعی و برخی خیالی‌اند، پرسشی پدید می‌آید که: آیا در بررسی پی‌رفتهای روایی رمان، می‌توان تنها کنشهای شخصیتهای واقعی و تاریخی را کنشهای اصلی به‌شمار آورد؟ به سخنی دیگر آیا می‌توان چنین حکم کرد که کنشهای شخصیتهای خیالی در ساختن محورهای اصلی رمان جایگاهی ندارند؟

با نگاهی ساده به ساختمان روایی رمان کلیدبر، می‌توان پاسخ این پرسش را دریافت، شخصیت گل محمد در رمان نیز همان سرانجام شخصیت تاریخی گل محمد را می‌باید ولی شخصیت ادبی او آن‌چنان در فضای برساختهٔ ذهن نویسنده فرو می‌رود و کنشها و واکنشهایش چنان در زنجیرهٔ کردار شخصیتهای تخیلی گره می‌خورد که دیگر نمی‌توان واقعیت را از تخیل متمایز ساخت. این چنین است که

تعریف داستان کتاب به صورت مختصر با دشواری روبه‌رو می‌شود یعنی نمی‌توان گفت «کلیدر داستان یک مرد ایللیاتی به نام گل محمد است که با دولت وقت خود درگیر می‌شود و سرانجام در یک نبرد نابرابر کشته می‌شود.» چرا که با ارائه چنین تعریفی جوهر ادبی متن را به‌طور کامل فنا کرده‌ایم و آنچه که در تعریف خود ارائه داده‌ایم، همان بازگویی واقعه تاریخی است. پیش از این گفتیم نویسنده شواهد تاریخی را تعدیل یا حتی دگرگون کرده است. در این صورت می‌توان گفت حوادث رمان کلیدر تصویری از آن حادثه واقعی است و مقصود از تصویر، یک عکس معمولی نیست که ناگزیر در جزئیات، مطابق با اصل باشد، بلکه یک تابلوی نقاشی است که طرح مدادی اولیه آن در آمیزش رنگها و نقشهای ثانوی ابداعی محو شده است. تمام آنچه گفته شد، برای روشن شدن دو موضوع است: نخست آن که در بررسی ساختمان کلیدر هر چند ناگزیریم بپذیریم که جرعه خلق آن از بطن یک حادثه تاریخی بوده است، ولی هیچ لزومی ندارد عوامل برون متنی چون تاریخ و اجتماع آن دوره را در بررسی متن دخالت دهیم؛ یعنی ضمن پذیرش این سخن که هیچ اثر ادبی در خلأ نوشته نمی‌شود، باز هم قادر خواهیم بود داستان را در فضایی عاری از عوامل محیطی خلق - که البته این شامل ذهن خلاق نویسنده نیز می‌شود - بررسی کنیم.

پس در بررسی ساختار داستان رمان کلیدر، فرض را بر این می‌گذاریم که به صورتی عجیب و غیرمنتظره و بدون هیچ‌گونه سابقه ذهنی، ناظر بر رخ دادهای زندگی افرادی واقعی هستیم. تنها در این وضعیت قادر خواهیم بود که گزارشی کلی از رویداد های اصلی و خطوط پررنگ تر فضای زندگی شخصیتها به دست دهیم.

نکته دوم آن که در بازگویی این داستان ناچاریم طرح کلی آن را استخراج کنیم. در رمان وسیعی چون کلیدر که فضا آکنده از شخصیتهای فعال است، بازگویی داستان به گونه‌ای که دایر بر کنش یکی از شخصیتها باشد - هر چند که آن شخصیت نفر اول رمان باشد - از بین بردن جوهر ادبی و اصالت متن است. بنابراین برای بررسی ساختمان این داستان، استخراج کنشهای اصلی هر یک از شخصیتها و کشف چگونگی وحدت انداموار و رابطه علی معلولی زنجیره‌وار بین آنها، امری ضروری است؛ چرا که در پردازش یک رمان واقع‌گرا با کنشهای متعددی روبه‌رو هستیم که به هم می‌پیوندند و از سمت شاخه‌های فرعی تر به سوی شاخه‌های اصلی حرکت می‌کنند تا آن‌گاه که همه آنها به یک نقطه جمع برسند و البته در



رمان واقع‌گرا این نقطه، پایان داستان است که همهٔ پی‌رفتهای روایی که از آغاز رمان مطرح شده است در آن نقطه به نتیجهٔ قطعی می‌رسند.

پذیرش این نظر که رمان کلیدر نه تصویر واقعی زندگی، بلکه زایندهٔ تخیل و برخوردارهای نویسنده با جهان واقعی است، ما را به سوی یک بررسی عاری از ملاحظات برون متنی هدایت می‌کند. در دنیای بر ساختهٔ رمان که اکنون از حوزهٔ قدرت و دخل و تصرف نویسندهٔ آن خارج شده و دنیایی تحت فرمان خواننده است، پیش از آن که ذهن خود را درگیر طرح کلی اثر بنماییم با اولین و ملموس‌ترین عامل درون متنی اثر مواجه می‌شویم. این عامل اصلی، شخصیت‌های رمان است. این شخصیت‌های داستانی هستند که با رفتار و واکنش‌هایشان دنیای داستان را می‌سازند و شکل می‌دهند.

شخصیت‌های داستان به واسطهٔ عاداتها، خلق و خوها و خصوصیات ویژهٔ خود، به یک مجموعه کنشها دست می‌یازند و به واسطهٔ آنها، جایگاه خود را در داستان به صورت شخصیت محوری یا مکمل بر می‌سازند. «شخصیت داستانی بدون این عملها و عکس‌العملها و بدون رفتارهای طبیعی بیرونی و درونی، موجودی است بی‌هویت که با نظیر خود در خارج از داستان و در عرصهٔ زندگی، فاصله‌ای عمیق دارد.» (قربانی، ۱۳۷۳: ۴۶).

پرداختن به برخی شخصیتها و در مقابل، نادیده انگاشتن یا به زبانی دیگر کم‌رنگ دانستن نقش ایفایی آنها به سبب میزان شرکت آنها در شکل دادن به ساختمان روایت است. شخصیتها در پهنهٔ حوادث داستان، موجوداتی منفعل نیستند<sup>۳</sup>، بلکه بسته به اراده و انگیزه‌ای که ایشان را به سمت واکنش سوق می‌دهد، سازندهٔ متن رمان و زنجیرهٔ حوادث و اوجها و فرودهای آنها. در یک رمان واقع‌گرا، اگر قرار باشد عوامل جاذبه و کشش در بطن آن قرار گیرد، شخصیتها بایستی در زمینهٔ ساختن نقاط اوج - یعنی فرو افتادن در گره‌های داستانی، تلاش برای بازگشایی و سرانجام رسیدن به مرحلهٔ گره گشایی - فعالانه شرکت داشته باشند. در چنین وضعیتی شخصیت داستانی به سبب عامل یا عواملی با دگرگونی در وضعیت با ثبات زندگی خود مواجه می‌شود. این وضعیت نامتعادل، شخصیت را به تلاش برای بازگشت به نقطهٔ تعادل سوق می‌دهد. در منطق ساختاری رمان واقع‌گرا حجم وسیعی از اثر صرف بیان این مرحلهٔ گذار از عدم تعادل به سوی نقطهٔ تعادل می‌شود. یک اثر واقع‌گرا خوانندهٔ خود را تشویق می‌کند که روایتها را بیابد، آن را دنبال کند و از دریافت نتیجهٔ آن، احساس لذت کند. خوانندهٔ چنین اثری پس از کشف مرحلهٔ تغییر

وضعیت قهرمان از حالت تعادل اولیه به سمت عدم تعادل ثانویه با داده‌های اولیه یک معما روبه‌روست و در سرتاسر خوانش خود، مشتاقانه، حوادث و عواملی را که قهرمان روایت را احاطه کرده است دنبال می‌کند و تا زمانی که قطعه نهایی را نیابد و در کنار سایر قطعات پی‌رفت روایی قرار ندهد به خود اجازه نمی‌دهد که از شرکت در این بازی دست بکشد. برای مثال در بخش هشتم از جلد دوم رمان کلیدر، ورود دو ژاندارم که برای اخذ مالیات به چادر کلمبیشها می‌آیند و سخت‌سری آنها و عدم پذیرش ناتوانی مالی خانوار، گل محمد را به واکنش در برابر فشارهای وارد شده سوق می‌دهد و در حقیقت محور اصلی روایی کلیدر از این پی‌رفت آغاز می‌شود. نویسنده در این بخش، وضعیتهای متعددی را در کنار هم قرار می‌دهد تا زمینه کنش شخصیت کاملاً روشن و منطقی بنماید. ژاندارمها که خود به طور روشن هدف از آمدن را اخذ مالیات می‌گویند به ناگاه به غایله چارگوشلی نیز اشاره می‌کنند و وضعیت ترس از بازداشت به سبب آن قضیه را به جریان می‌اندازند. علاوه بر این، یکی از آنها، هنگامی که فضای چادرها به علت عدم حضور افراد خانواده، خلوت است، به گونه‌ای حریصانه به زیور نزدیک می‌شود و زیور با داد و شیون، وضعیت‌ساز خشم و غیرت گل محمد می‌شود. درخواست گل محمد برای بخشش مالیات بی‌نتیجه می‌ماند و ژاندارمها او را به بازداشت، تهدید می‌کنند. هر چند گل محمد می‌داند قصد بازداشت او با دادن رشوه متفی می‌شود، از پذیرفتن گردن‌بند بلقیس امتناع می‌کند و در همین حال دیدن اسلحه‌های ژاندارمها نیز، او را به داشتن چنان اسلحه‌هایی وسوسه می‌کند و از قضا در همان حال خان عمو که تا کنون سرچادرها نبوده است نیز سر می‌رسد و به صورت اتفاقی طنابی به همراه خود دارد که آن را در آخرین دزدی‌اش به دست آورده است. تمام این عوامل گل محمد را به فکر کشتن ژاندارمها می‌اندازد. اقدام به این کنش از سوی شخصیت، بسیار عجولانه و ناشیانه صورت می‌گیرد و وضعیت‌ساز عدم تعادل در زندگی تمام خانوار کلمبیشی می‌شود که تا پایان رمان، بسیاری از شخصیتها را متأثر می‌سازد (نمودار ۳):



با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که قدرت یک رمان واقع‌گرا در تعداد پی‌رفتهای کامل و چگونگی چینش و رابطهٔ علی و معلولی برقرار شده در میان آنهاست. تعداد این پی‌رفتهای اصلی معمولاً به تعداد نقاط اوج داستانی هستند. در این میان، هر یک از شخصیت‌های پی‌رفتهای متعددی در طول رمان خواهند داشت. برای روشن شدن تفاوت بین پی‌رفت اصلی که شکل‌دهندهٔ محور داستان است با پی‌رفت فرعی، می‌توان به دو پی‌رفت کنش از دو شخصیت رمان کلیدبر اشاره کرد. برای مثال در صفحات نخستین رمان کلیدبر با پی‌رفت حرکت یا مسافرت روبه‌رو هستیم. مارال، دختر کرد، به سبب تنهایی در میان ایل مادری، زندگی‌اش دست خوش نابسامانی می‌شود؛ یعنی مرحلهٔ ثبات و آرامش زندگی در میان قوم توپکالی جای خود را به یک عدم ثبات روحی، محیطی می‌دهد. پس قهرمان پی‌رفت در جستجوی آرامش از دست رفته به سمت محل قوم پدری خود حرکت می‌کند. این انتخاب قهرمان، یعنی قصد سفر، گزینه‌ای است که پی‌رفت را بسط می‌دهد. مقصود ما از بسط این است که خواننده مشتاق است بدانند که بعد چه می‌شود. آیا او به مقصد می‌رسد و آرامش می‌یابد یا آن که اتفاقی دیگر رخ می‌دهد. طبیعتاً قهرمان این پی‌رفت می‌توانست به جای انتخاب گزینهٔ سفر، مقاومت و ایستادگی در برابر شرایط موجود را در پیش گیرد. در این صورت، خواننده، زنجیرهٔ پیرفت را تمام شده می‌دید و دوباره به وضعیت آغازین، یعنی منشأ ایجاد عدم ثبات رجوع می‌کرد تا ببیند شخصیت فعال چه اقدامی برای آغاز یک پیرفت جدید انجام خواهد داد. شخصیت با انتخاب گزینهٔ سفر و سپس تغییر موقعیت محیطی خود و قرار گرفتن در فضایی جدید به تعادل و آرامش از دست رفتهٔ خود می‌رسد.

آنچه مطرح شد یک پی‌رفت کامل و بی‌نقص بود. چنین پی‌رفتی خود می‌تواند دست‌مایهٔ نگارش یک رمان مستقل باشد. ولی وقتی آغاز و انجام این پی‌رفت در همان بخش نخستین داستان پایان می‌گیرد، توجه خواننده را به دو نکته جلب می‌کند: نخست آن‌که این پی‌رفت با وجود تقدّم ذکر، از نقش محوری و کلیدی برخوردار نیست؛ یعنی کنش اقدام به مسافرت تنها تأثیرش بر وضعیت خود قهرمان کنش‌گر (مارال) است. نکتهٔ دوم که در مواجهه با چنین آغازی جلب توجه می‌کند، این است که خواننده در برابر چنین پی‌رفتی، البته بی‌موضع‌گیری نخواهد ماند، زیرا علاوه بر آن که با شخصیتی در میان شخصیت‌های متعدّد آشنا شده است چه بسا شخصیت اصلی نیز باشد، این نکته را در می‌یابد که آنچه به عنوان پی‌رفت

در پیش رو دارد، شاید حداقل ایجاد کننده یک وضعیت ایجاد عدم تعادل در ادامه روند حوادث و در زندگی سایر شخصیت‌های داستانی باشد.

نقطه مقابل چنین پی‌رفتی، اراده و انتخاب گل محمد در کشتن ژاندارمهای مالیات‌چی و اقدامات متعددی است که پس از آن در زمینه مخالفت با سیستم حکومتی انجام می‌دهد. چنین انتخابی ذهن خواننده را به یک معادله منطقی هدایت می‌کند، فردی واحد در برابر یک سیستم پیچیده حکومتی می‌ایستد و در هماهنگی با آن دچار تعارض می‌شود. پس نتیجه جمع این دو عامل، یعنی شخص در تعارض با سیستم دیکتاتوری حکومت، مبارزه‌ای دو جانبه ولی گسترده و فراگیر خواهد بود که همه افرادی را که پیرامون نقطه مرکزی فرد متعارض، قرار دارند، تحت شعاع خود قرار می‌دهد. به عبارتی دیگر، پی‌رفت کنش گل محمد در این بخش، زندگی همه شخصیت‌های داستان را به نوعی تغییر می‌دهد و زمینه‌ساز ایجاد گره‌های دیگر در متن رمان می‌شود. در حالی که پی‌رفت اقدام به مسافرت مارال، وضعیت‌ساز تغییر در زندگی چند شخصیت محدود می‌شود و دامنه این کنش فضای اندکی از رمان را به خود اختصاص داده است.

هر کدام از شخصیت‌های رمان کلیدر در طول رمان با پی‌رفتهای متعددی ایفای نقش می‌کنند، ولی همه آنها در ایجاد ساختمان اصلی داستان نقش محوری ندارند. چه بسا برخی از آنها وضعیت‌ساز یک یا چند پی‌رفت محوری شوند و ممکن است تعداد بسیاری از آنها هیچ فایده منطقی در پیش‌برد محورهای داستانی به سمت فرجام معنایی در بر نداشته باشند. این پی‌رفتهای به ظاهر بی‌اهمیت، مصالح ایجاد فضا و حال و هوای داستان هستند. حذف این گونه پی‌رفتهای بی‌فایده خواندن آنها به طور کلی، مانند این است که رمان کلیدر را در پنجاه صفحه یا کم‌تر فشرده کنند. در چنین وضعیتی، خواننده در جریان خطوط محوری قرار می‌گیرد اما لذتی از متن نخواهد برد، زیرا در آن صورت جوهر ادبی متن و هدف کسب لذت ادبی، از آن باز گرفته شده است.

اکثر پی‌رفتهای مربوط به زندگی افراد روستای قلعه‌چمن را می‌توانیم از همین گونه پی‌رفتهای به شمار آوریم، که در بساختن محور اصلی داستان نقش ندارند، ولی به سبب حضور مستقل خود و ایجاد محورهای فرعی، خواننده را مشتاق می‌سازند تا این محورها را دنبال کند.

انتظار این که در متن یک رمان با تعداد زیادی پی‌رفتهای محوری روبه‌رو باشیم، غیرمنطقی و به دور از فرایند آفرینش خلأفانه اثر ادبی است، چرا که در این صورت یا نویسنده ناگزیر است هر پی‌رفت را بدون پردازش کامل جوانب آن رها کند یا به ناچار حجم رمان را به نحوی غیر عادی افزایش دهد. بنابراین پی‌رفت محوری مانند پی‌رفتی مبارزاتی گل محمد، واجد شرایطی است که می‌توان آنها را چنین برشمرد:

۱- وضعیت عدم تعادل پیش آمده، ارزش تلاش برای رساندن آن به حالت تعادل را داشته باشد. تلاش شخصیت داستانی برای رهایی از وضعیت عدم تعادلی که خواننده اصولاً به ارزش وضعیت از دست رفته و فقدان آن آگاه نیست جاذبه‌ای در دنبال کردن زنجیرهٔ پی‌رفت ایجاد نخواهد کرد. برای مثال در پی‌رفت مبارزاتی گل محمد، وضعیت تعادل از دست رفته، زندگی آرام و بی‌دغدغه است.

۲- قهرمان کنش‌گر تحت تأثیر یک وضعیت حقیقی و منطقی به وضعیت عدم تعادل در زندگی خود وقوف یافته باشد. البته شاید چنین انتظاری بیش از اندازه آرمانی باشد؛ چرا که حتی در زندگی روزمره خود نیز گاهی به سبب وضعیتهای ناچیز، یک تغییر اساسی و محوری رخ می‌دهد، اما به طور کلی، مقصود این است که ایجاد یک پی‌رفت محوری از وضعیتی بی‌اهمیت در حداقل میزان استفاده قرار گیرد. داستانی که همهٔ رخدادها بر اثر یک حادثهٔ غیبی یا نادر شکل بگیرد از منطق استوار واقع‌گرایانهٔ خود دور می‌شود و همچنین مشخص می‌کند که ایجاد زنجیره‌های علی و معلولی با ضعف روبه‌روست و خواننده ناگزیر است برای ارتباط دادن بین اجزای داستانی، حوادث خلق‌الساعه را به عنوان محور ارتباط بپذیرد.

۳- دایرهٔ تأثیر وضعیت عدم تعادل در فضای رمان، همه‌شمول یا حداقل دربرگیرندهٔ تعداد قابل توجهی از شخصیتها باشد؛ مگر آن که با رمان تک شخصیتی مواجه باشیم.<sup>۶</sup>

۴- با پایان گرفتن، وضعیت عدم تعادل و رسیدن به نقطهٔ فرجامین، پی‌رفت یا رمان به انتها برسد یا آن که پی‌رفت اتمام یافته، خود وضعیت‌ساز یک پی‌رفت محوری دیگر قرار گیرد. رمانهایی که با پایان یافتن پی‌رفت محوری پایان نمی‌یابند یا به فضای پی‌رفتی جدید وارد نمی‌شوند، با ریتم کندی مواجه می‌شوند که چه بسا خواننده را از ادامهٔ خوانش منصرف سازند.

با توجه به مشخصه‌های یک پی‌رفت محوری می‌توانیم بگوییم که قدرت و میزان جاذبهٔ یک رمان - علی‌الخصوص آن که با معیارهای سبک واقع‌گرا نوشته شده باشد - در تعداد پی‌رفتهای محوری کامل

موجود در اثر و چگونگی چینش آنها از لحاظ تقدّم و تأخّر معنا آفرینانه و رابطه علی و معلولی برقرار شده در میان آنهاست. پس یک رمان، ترکیبی منطقی از پی‌رفتهای محوری است که در ارتباطی معنادار با پی‌رفتهای فرعی و ثانوی باشد.

نکته دیگر که باید در نظر گرفت، شخصیتها و ارزش کنشی آنهاست. در رمان، شخصیت‌های متعددی وجود دارند. یک دسته از آنها شخصیت‌های اصلی و محوری هستند مانند شخصیت گل محمد در رمان کلیدر. دسته دیگر، شخصیت‌های ثانوی یا وضعیت‌ساز هستند که زمینه شروع محور روایی را فراهم می‌آورند؛ مانند شخصیت مدیار که با تدارک حمله به چارگوشلی زمینه‌ساز درگیریهای بعدی خاندان کلمیشی با دولت می‌شود؛ و دسته‌ای از شخصیتها شاید دارای یک پی‌رفت روایی نیز نباشند و حتی در شکل دادن و ایجاد وضعیت یک پی‌رفت نیز شرکت نداشته باشند؛ مانند شخصیت بلقیس که بیشتر در حکم یک ناظر است و شرکتی در ساختن محورهای داستانی ندارد، اما در پیوند با این که دامنه ورود شخصیتها به فضای داستان و هم‌چنین پرداخت شخصیتها تا چه سطحی مجاز و در چه حدی مخل ارزش روایی اثر است، باید گفت تعداد شخصیت‌های یک رمان تحت تأثیر عواملی متغیر هستند. موضوع داستان، چگونگی ایجاد فضای کلی روی دادها یا فضا سازی مناسب برای تکوین شخصیتها، تعداد روایت‌های اصلی مطرح شده، ساختمان قدرتمند روایتها و ارتباط هدف‌دار آنها با یکدیگر و میزان نفوذ و سیطره شخصیت‌های اصلی بر روند حوادث، از عواملی هستند که به شخصیتها مجال ظهور و کنش می‌دهند. برای مثال، نوع ادبی رمان کوتاه به سبب حجم اندک آن، فضای محدودتری برای پردازش شخصیتهاش دارد؛ زیرا نویسنده ناگزیر است به مقتضای موضوع محدود خود حداکثر دو تا سه پی‌رفت روایی در اثر خود بگنجانند، در نتیجه در ارتباط با پی‌رفتهای محدود، شخصیتها زمان و فضای کافی برای کنش در اختیار خواهند داشت. حال اگر نویسنده این تعادل حیاتی را رعایت نکند اثر دچار وضعیت انباشت شخصیتی خواهد شد. در نوع ادبی رمان، امکان پرداختن به شخصیت‌های متعدد تا حدی مجاز است، که مخل ارزش روایی اثر نگردد و خواننده را در دنبال کردن زنجیره روایی با مشکل مواجه نسازد. برای مثال رمان کلیدر به سبب حجم وسیع اثر و دارا بودن سه محور اصلی - داستان زندگی مبارزاتی گل محمد، داستان زندگی نادعلی و داستان زندگی افراد قلعه چمن - از شخصیت‌های متعدد و حادثه‌پردازیهای متنوع بهره می‌برد.

## ۳-۱. نتیجه گیری

ادبیات، برای به وجود آمدن، به موقعیتهای متنوعی که در زندگی واقعی رخ می دهد نیاز دارد. از این رو تاریخ می تواند حکم مواد و مصالح کار نویسنده باشد؛ اما همان گونه که از سخن ارسطو بر می آید وظیفه هنر و به خصوص ادبیات، بازنمایی حقیقت نیست، بلکه آفرینش موضوعی حقیقت نماست (ارسطو، ۱۳۴۳: ۳۵).

رمان کلیدر از زمرهٔ رمانهای تاریخ گراست که یک خاطرهٔ تاریخی منشأ ظهور آن بوده است. با این حال نویسنده با جدا شدن از تصویرهای محض تاریخی، به خلق مجدد حوادث و آفرینش تخیلی شخصیتها می پردازد. بنابراین در بررسی ساختاری چنین رمانی، باید عامل برون متنی تاریخ حذف شود. با حذف این عامل، بدنهٔ رمان فارغ از زمینهٔ خلق، به عنوان یک کل منسجم قابل تجزیه و تحلیل و بررسی نقاط ضعف و قوت خواهد بود.

رمان کلیدر که از نظر سبک پرداخت در شاخهٔ رمانهای واقع گرا قرار می گیرد، به سبب حرکت هدف دار زنجیرهٔ حوادث، محمل مناسبی برای به کار بردن شیوه‌های بررسی ساختاری است. در میان نظریه‌های ساختاری، روش برمون در نمایش شکل‌واره‌ای روایت و بسط سه مرحله‌ای کنش، یکی از کاربردی‌ترین شیوه‌هایی است که می توان شاخه‌های اصلی و فرعی روایی در رمان کلیدر را به وسیلهٔ آن ارزیابی کرد.

برای تحلیل متن رمان بر اساس نظریهٔ برمون، در تجزیهٔ متن رمان، بخشهای توصیفی و هر آنچه که با بدنهٔ اصلی روایت مرتبط نیست، حذف می شود. با وجود این طرح کلی داستان باید به گونه‌ای استخراج شود که دایر بر کنش همهٔ شخصیتها و در برگیرندهٔ همهٔ محورها و نحوهٔ پیوند میان آنها باشد. پس از استخراج طرح، نخستین عامل درون متنی یعنی شخصیتها و هم چنین ارزش کنشی آنها مطرح می شود. شخصیتهای رمان با شرکت در ایجاد پی‌رفتهای اصلی و فرعی، ساختمان رمان را برمی سازند. با ترسیم الگوی برمون برای کنشهای شخصیتهای داستانی، نقش آنها و میزان ارزش پرداخت هر شخصیت، و نقاط ضعف و قوت زنجیرهٔ علی - معلولی موجود در اجزای داستانی مشخص می شود.

با در نظر گرفتن این موضوع که قدرت یک رمان واقع گرا در تعداد پی‌رتهای کامل، چگونگی چینش و رابطهٔ علی - معلولی برقرار شده در میان آنهاست، می توان پی‌رتهای را با داشتن شرایطی چون میزان

ارزش وضعیّت عدم تعادل، قرار گرفتن منطقی شخصیت در جریان بحران، دایره تأثیر وضعیّت عدم تعادل و دارا بودن یک پایان‌بندی کامل و منطقی، ارزش‌گذاری کرد. با توجه به این شرایط، و کشف پی‌رشتهای محوری، منتقد قادر خواهد بود محور اصلی روایت را بیابد و سایر محورهای فرعی را در ارتباط با آن جریان اصلی ارزیابی کند. هم‌چنین با مشخص شدن پی‌رشتهای محوری، الگویی که بر اساس آن نویسنده قادر به خلق شگفتی و جذابیت شده است، مشخص می‌گردد. رمان کلیدر با دارا بودن محورهای اصلی و فرعی متعدّد و پرداخت شخصیت‌های مختلف هر چند در پاره‌ای از بخشها دچار ضعف ساختاری شده است، ولی می‌تواند نمونه‌ی یکی از رمانهای واقع‌گرای خوش ساخت به‌شمار آید و البته میزان استقبال خوانندگان فارسی زبان از این اثر، به خودی خود، مؤید همین موضوع است.

#### یادداشتها

۱. مقصود از تکامل، نقض ذاتی کارکرد نیست، بلکه تغییر وضعیّت ثابت آن به وضعیّت ثابت دوم است.
۲. داستان رمان، سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ شمسی را در بر می‌گیرد، حال آن‌که خود دولت آبادی واقعه تاریخی را سال ۱۳۲۳ معرفی می‌کند. علت این جهش زمانی، تلاش نویسنده برای بازنمایی یک دوره از فعالیتهای سیاسی طی سالهای ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ بوده است (چهل تن، ۱۳۳۸: ۲۸۰). گل محمد سردار، شخصیتی حقیقی، تاریخی و مردمی بوده است که در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ در بخشی از خراسان به باغی‌گری علیه رژیم وقت پرداخته است و روایت آن تا مرز قهرمانی قومی و ملی فرا رفته است (اسحاقیان، ۱۳۸۳: ۷۸).
- ۲-۱. جواد اسحاقیان در کتاب کلیدر رمان حماسه و عشق معتقد است دولت آبادی به سبب دل‌بستگی فراوان به حادثه سربداران، نمایی از آن را در کلیدر آورده است. بدین ترتیب معتقد است که «امتیتهایی که به ناموس یا داشته‌های گل محمد طمع کرده‌اند، از همان شجرهای هستند که در روستای باشتین از اهل خانه شاهد و شراب می‌طلبند» (همان: ۹۴).
۳. مصداق سخن ما رمانهایی با صیغه ناتورالیستی را در بر نمی‌گیرد، چرا که در چنین رمانهایی تأثیر محیط و وراثت، شخصیتها را در چنبره واکنشهای غیر ارادی قرار می‌دهد.
۴. رمانهای سفرنامه‌ای با طرح کلی چنین پی‌رشته‌ی آغاز و انجام می‌یابند.
۵. هرچند شخصیت مارال در ادامه رمان برخلاف انتظار خواننده موقعیّت ثانوی و کم‌رنگ می‌یابد.
۶. در چنین مواردی معمولاً با رمانهای روان‌شناختی روبه‌رو هستیم.



## کتابنامه

۱. ارسطو، فن شعر؛ ترجمهٔ عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۳.
۲. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن؛ چاپ هشتم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۳. اسحاقیان، جواد؛ کلیدرمان حماسه و عشق؛ چاپ اول، تهران: نشر گل آذین، ۱۳۸۳.
۴. اسکولز، رابرت؛ درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات؛ ترجمهٔ فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۳.
۵. چهل تن، امیر حسین و فریاد، فریدون؛ ما نیز مردمی هستیم؛ چاپ اول، تهران: نشر پارسی، ۱۳۶۸.
۶. دولت آبادی، محمود؛ کلیدر؛ چاپ چهاردهم، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۹.
۷. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه‌نامه‌ها، مفاهیم و اصطلاحات ادبی، فارسی و اروپایی؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۰.
۸. دیچز، دیوید؛ شیوه‌های نقد ادبی؛ ترجمهٔ محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۹.
۹. فورستر، ای.ام؛ جنبه‌های رمان؛ ترجمهٔ ابراهیم یونسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۴.
۱۰. قربانی، محمد رضا؛ نقد و تفسیر آثار محمود دولت آبادی؛ چاپ اول، تهران: نشر آروین، ۱۳۷۳.
۱۱. میر صادقی، جمال؛ عناصر داستان؛ چاپ پنجم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
۱۲. میر عابدینی، حسن؛ صد سال داستان نویسی ایران؛ چاپ سوم، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۳.